

رودگی

ابوعبداله جعفر بن محمد رودکی شاعر برجسته سده چهارم ایران، که شعر پارسی بواسطه او کمال یافته است، دررودک ازقراء سمرقند زاده، بر همه فنون فضائل استاد بوده، موسیقی نیک می دانسته، از «ابوالعبک بختیار» بربط آموخته، آوازی خوش داشته، گاه گاه چنگ هم می نواخته است.

رودکی چنگ برگرفت و بز
 باده انداز، کوسرود انداخت
 بعضی کنیه رودکی را ابوالحسن ضبط کرده و گفته اند: رودک قریه ای از نسف بوده. - نسف را نخشب و قرشی هم می گویند.

رودکی در دربار درخشان بخارا راه و جاه یافته، ندیم مجلس خاص ابوالفوارس نصر بن احمد سومین پادشاه سامانی و از نزدیکان خواجه ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی بوده است.

نصر بن احمد در عدل و کرم و دانش دوستی نظیر نداشته، بلعمی وزیر کافیه بوده و کار جهان را بسامان می کرده، دولت سامانی را باوج عظمت رسانیده است.
 بوقت دولت سامانیان و بلعمیان چنین نبود جهان، بانهاد و سامان بود

نصر بن احمد سامانی سی سال بسر بلندی و نیکنامی سلطنت کرد، دولت سامانی در عهد وی باوج اقتدار رسید و اسباب حشمت و شوکت و تمتع سلطنت از خزائن آراسته و لشکر جرار و بندگان فرمانبردار بکمال فراهم آمد، او چون تاج داری خردمند و سنجیده بود دانست که اگر زبان پارسی درست جان نگیرد ممکن است يك خلیفه متعصب عباسی پیدا شود و همان پارسی مخلوط با تازی را که فی الجمله نضجی گرفته است بکلی بر اندازد و مردم ایران را یکباره عرب کند، لذا رودکی را که طبعی موزون و استعدادی بیکمال داشت تشویق کرد، وزراء و امراء و ارکان دولت نیز پیروی پادشاه خود جوائز و صلوات و مال بسیار برودکی دادند و او در مدیح نصر بن احمد و نزدیکان حضرت چکامه های شیوا گفت.

در حشمت و ثروت رودکی چیزها نبسته اند: چهارصد غلام زرین کمر ماهروی

و کنیزان مه‌لقاء داشته است.

همی خریدوهمی سخت یشماردم
 بشهر هرچه همی ترك نارپستان بود
 نظامی الدین ابوالحسن احمدبن عمر نظامی عروضی سمرقندی در کتاب معروف
 خود موسوم بچهار مقاله گوید: در سمرقند در سنه پانصد و چهار از دهقان ابورجاء
 شنیدم کسه می گفت رودکی چون ب سمرقند رسید چهار صد شتر زیر
 بنه داشت.

رودکی شعر بسیار گفته است، شعرای باستان ایران استادش را مسلم داشته‌اند
 کسانی مروزی ویرا استاد شاعران میداند، عنصری شیوه غزل رودکی را هیستاید،
 بلعمی او را اکرام میکرده، چنانکه حکیم سوزنی گوید:

رودکی وار یکی شعر زمن بشنیدست بلعمی وار بدان ده صلتم فرمودست
 رشیدی سمرقندی مدعی است که شعر رودکی را بر شمرده و یک میلیون و سه
 سدهزار بر آمده است:

شعر او را بر شمردم سیزده ده سدهزار هم فزوتتر آید ار چونانکه باید بشمری
 و نورالدین عوفی در لباب الالباب نقل کرده است که اشعار وی صد دفتر بر آمده
 است... این مقدار شعر بمبالغه نزدیکتر است. افسوس که از آن ایات غراء اندکی
 بجای مانده است.

رودکی در اشعار شیوای خود معانی بسیار بکار برده، قطعه‌های عبرت آمیز
 حکیمانانه دارد:

زندگانی چه کوتاه و چه دراز	نه به آخر بمرد باید باز
هم بچنبر گذار خواهد بود	این رسن را اگر چه هست دراز
خواهی اندر عنا و محنت‌زی	خواهی اندر نشاط و نعمت و ناز
خواهی اندک‌تر از جهان بپذیر	خواهی ازری بگیر تا به حجاز
این همه بود و باد تو خوابست	خواب را حکم نی مگر بمجاز

رودکی کتاب کلیله و دمنه را بتشویق بلعمی منظوم کرده و چهل هزار درم صلّه یافته است.

ابیات چندی بیعر متقارب در فرهنگهای پارسی آمده که محتمل است از بقایای یکی از مثنویهای وی باشد:

هر که نامخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار
اشعار رودکی ساده و روان و از نفوذ زبان تازی آزاد است. او نخستین شاعری است که شعرهای پخته بسیار گفته، عنصری با همه قدرت طبع بقصور خود و استادی رودکی در غزل اعتراف کرده است:

غزل رودکی واریکو بود غزلهای من رودکی وار نیست
سبک رودکی دلکش و لطیف است و در همین حال جزالت خاصی دارد، اشعارش بیالغت اسلوب و طبیعی بودن معنی ممتاز است. در چکامه شیوائی که صاحب تاریخ سیستان از رودکی در مدح امیر ابو جعفر ضبط کرده است میگوید:

مادرمی را بکرد باید قربان بچه او را گرفت و کرد بزندان
بچه او را ازو گرفت ندانی تاش نکوبی نخست و زونکشی جان
جز که نباشد حلال دور بکردن بچه کوچک ز شیر مادر و پستان
تا نخورد شیر هفت مه بتماهی از سر اردیبهشت تا بن آبان
آنکه شاید ز روی دین وره داد بچه بزندان تنک و مادر قربان
و این از غرر قصائد اوست بالغ بر صد بیت و متضمن فوائد تاریخی که بیک دیوان سیارزد.

رودکی عمر دراز کرده، در پایانهای زندگی کور شده است، در این چکامه از ریختن دندانها و حال پیری خود خبر میدهد:

مرا بسود و فروریخت هر چه دندان بود نبود دندان، لا، بل چراغ تابسان بسود
سپید سیم رده بود و در و مرجان بود ستاره سحری قطره های باران بود
همی ندانی ای آفتاب غالیه سوی که حال بنده از این پیش بر چه سامان بود

شد آن زمانه که رویش هسان دیبا بود
 دوزلف چوگان بازش همی نمود بروی
 ندیدی او را آنکه که زلف چوگان بود
 نیبذ روشن و دیدار خوب و روی لطیف
 کجا گران بدزی من هماره ارزان بود
 دلم خزانۀ پر گنج بود و گنج سخن
 نشان نامهٔ ما مهر و شعر عنوان بود
 بسادلا که بسان حریر کرده بشعر
 از آن سپس که بگردار سنک و سندان بود
 همیشه گوشش زی مردم سخنندان بود
 در آن زمان که چو مرغ هزارستان بود
 تو رودکی را ای ماهر و ندیدستی
 و برخی این شعر را چنین نبشته اند:

بدان زمانه ندیدی که زی چمن رفتی
 سرود گویان گوئی هزارستان بود
 داستان توقف طولانی نصر بن احمد سامانی در هرات و ملول شدن خاصان حضرت
 و رجال دولت که در پایتخت یعنی بخارا اهل و اولاد داشتند و بی اندازه مشتاق دیدار
 یاران بودند و برودکی توسل جستند و اوقصیدهٔ بوی جوی مولیان را گفت معروف تر
 از آنستکه در این مقاله بیاوریم.

رودکی بسال ۳۲۹ یا ۳۳۰ هجری قمری در گذشته است.

ابوعبدالله یاقوت حموی در معجم البلدان از کتب جغرافیایی باستانی مینویسد:
 رودک قریه ایست از اعمال سمرقند... و این بنظر صحیح می آید، لکن ماقول مشهور را
 پیروی کرده استاد سخن را بجای سمرقندی بخارائی نوشتیم.